ماهیت روابط اسلام و غرب(جغرافیایی، تمدنی، دینی(

محمد عابد الجابری - ترجمه: صالح واصلی

در دهه های اخیر و بویژه از آغاز انقلاب (اسلامی) ایران، توجه و اهتمام بسیاری به موضوع «غرب و اسلام » شده است. ملاحظه می شود که اهتمام به این موضوع، در اروپا و آمریکا بیشتر از کشورهای عربی و اسلامی است. علاوه بر آنچه که به صورت مستمر و شاید روزانه در مطبوعات و جراید مختلف اروپا به چاپ می رسد، گردهماییهایی نیز در همین خصوص و با عنوان «اسلام و غرب » و یا عناوین دیگر، در محافل مختلف اروپا و آمریکا برگزار می شود.

دامنه این موضوع سپس به گونه ای دیگر، تحت عنوان «برخورد تمدنها» از سوی ساموئل هانتینگتون مطرح گردید که در واقع به معنای برخورد تمدن غرب (اروپا و آمریکا) با تمدن اسلامی و کنفوسیوسی قلمداد شد که متضمن محوریت غرب و اسلام می باشد، یعنی برخورد اصلی که در آینده شکل خواهد گرفت.

در اینجا درصدد نیستیم تا از موضع ایدئولوژیک یا قومی و یا تاریخی طرفدار یا بی طرف، موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهیم، بلکه به دنبال آنیم تا عبارت غرب و اسلام را به نوعی تفکیک کنیم; عبارتی که امروزه ابهامهایی را در خصوص نگرانی حال و هراس از آینده، به وجود آورده، غالبا نیز با برداشتها و تصوراتی از رویدادهای مشخص تاریخی، (برای مثال جنگهای صلیبی) که به صورت واقعیت یا توهم آمیخته گردیده است.

هدف از بررسی مساله تفکیک عبارت غرب و اسلام، در حقیقت، کمک به «آزادسازی » دو واژه مزبور از اندیشه های موروثی سابق و همچنین ذهنیتهایی است که ایجاد کننده رابطه بین آنها، در شناخت کشورهای غربی و اسلامی می باشد.

بدین ترتیب موضوع یاد شده به تفکیک مضمونهای ظاهری و باطنی ایدئولوژیک مربوط می شود که به نوعی، عبارت «غرب و اسلام » را وسیله تحقیر تعدد و مقابله، آزاد اندیشی و نظم و شیوه مغایر با طبیعت خود قرار داده است.

بنابراین، به منظور دستیابی به واضحترین و کاملترین نقطه این هدف، سه زمینه زیر را مورد بررسی قرار می دهیم: یعنی سطح مرجعیت اثباتی دو مقوله «اسلام »، «غرب » و سطح رابطه تقابلی آنها که و او عطف، میان دو واژه به وجود می آورد.

قبل از ورد به بحث، دو مساله را مورد توجه قرار می دهیم:

مساله نخست آن است که قرار دادن تقابل مورد نظر، در کنار عبارت مزبور، غیر موجه و نادرست است; چرا که این امر مربوط به دو مقوله متفاوت می شود که هیچ گونه رابطه تقابلی میان آن دو وجود ندارد. از سویی، «غرب » یک مقوله جغرافیایی و «اسلام » یک دین به شمار می رود. تقابل بایستی میان دو شی ء مختلف، اما همجنس، وجود داشته باشد; مانند تقابل بین غرب و شرق که هر دو، یک جهت جغرافیایی را می نمایانند و نیز تقابل بین اسلام و مسیحیت که از یک جنس، یعنی «دین »، تشکیل شده اند. این یک واقعیت است و شاید بتوان گفت که از بدیهیات به شمار می رود; به دلیل آنکه اگر زمانی عبارتی مانند «شمال و اسلام » یا «جنوب و مسیحیت » را بشنویم، تعجب می کنیم; چرا که احساس می کنیم جمع میان دو مقوله، ناموجه و نامانوس و به گفته قدما، ذاتا نامشخص است; یعنی اینکه مستلزم توضیح است.

حال چطور ممکن است که مردم کشورهای غربی و همچنین اسلامی، هیچ گونه حساسیتی نسبت به جمع بین عبارت «غرب و اسلام » نشان نمی دهند، اما برای مثال، نسبت به جمع عبارت «جنوب و اسلام » یا «شمال و بودائیت »، احساس شگفتی و تعجب می کنند؟ البته تردیدی نیست که تکرار یک عبارت، در خو گرفتن و تسلیم شدن در برابر آن تاثیر دارد، ولی مساله تکرار در اینجا، مبین همه چیز نیست. مفهوم دلالتی و سمبولیک عبارت «غرب و اسلام » و مفهوم ذاتی همراه آن، نمی تواند ناشی از تکرار لفظ تلقی شود; چرا که تکرار عباراتی از این قبیل، غالبا به کاهش شدت مادی و معنوی آن می انجامد; یعنی در ردیف مسائل عادی و روزمره ای که هیچ گونه بحث و جدلی را به وجود نمی آورند، قرار می گیرد و گمان هم نمی رود که به خاطر آن، سمینار و گفت و گو ترتیب داده شده یا کتابهایی نوشته شود.

بنابراین، مساله با تکرارهای دیگر تفاوت دارد و این موضوع، تکرار نگرانیها و تمایلات ناشی از تاثیرات و انگیزه های برخاسته از مطالعه رویدادهای خاص و مشابه می باشد که توضیح خواهیم داد. اما مساله دوم در راستای تفکیک عبارت «غرب و اسلام » این است که دو مقوله، با قرار گرفتن در برابر یکدیگر، در واقع به یک مفهوم ایدئولوژیک که هر کدام ماهیت نسبیت و چندگانگی خود را پنهان نگاه داشته اند، بستگی دارد.

غرب در اصطلاح جغرافیایی، مساله ای نسبی و متحرک است. ممکن است چیزی در مقابل شیئی معین، غرب محسوب شود و در قبال شیئی دیگر شرق، ولی در اصطلاح سیاسی جاری، «غرب » متعدد بوده، شامل چند کشور و اقوام مختلف یعنی آمریکای شمالی و اروپا و همچنین آمریکای لاتین، روسیه و ژاپن می گردد. حال آیا کشورهای یاد شده، همگی در قالب مفهوم «غرب » قرار می گیرند و به چه معنا؟

درباره اسلام نیز همین حالت وجود دارد: چه منظور ما از واژه «اسلام »، تنها اعمال دینی باشد و چه خود مسلمانان باشد، باز هم تعدد به وجود می آید. از حیث مذهب، در میان مسلمان شیعه، سنی و مذاهب دیگر و نیز از اقوام مختلف یعنی عرب، ترک، ایرانی، پاکستانی، اندونزیایی، نیجریه ای و سایرین وجود دارند. وجود این تعدد، یک واقعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به شمار می رود، تا جایی که طرح این پرسش که چه عاملی باعث قرار گرفتن این کشورها و ملتها در یک مجموعه واحد و سپس در مقابل کشورها و ملتهایی با عنوان «غرب » به ظاهر متعدد می شود، کاملا موجه به نظر می رسد.

بدین ترتیب، ملاحظه می شود که وجود یک طیف یا جو ایدئولوژیک، این چندگانگی یا تعدد را با هدف اظهار رابطه تقابل میان «غرب و اسلام » به عنوان یک رابطه مقبول، مخفی نگاه می دارد.

نخستین اقدامی که باید انجام دهیم، جدا سازی این مجموعه یا طیف از همدیگر و پی بردن به مسائل نهانی آن است. راه رسیدن به این هدف، بررسی مشخصه های فرهنگی هر یک از دو مقوله (غرب و اسلام) می باشد.

در ارتباط با مرجعیت عربی اسلام، ملاحظه می کنیم که عبارت «غرب و اسلام »، عبارتی بی سابقه و ترجمه عین عبارت فرنگی آن است; چرا که در متون قدیمی، چنین تعبیری وجود ندارد و در متون جدید نیز که تاریخ آن به احتمال قوی به اوایل قرن گذشته باز می گردد، به ندرت می توان به چنین تقابلی بین عبارت غرب و اسلام دست یافت; زیر این عبارت که در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن جاری در گفتمان عربی - اسلامی ظاهر شد، در واقع عبارت «اسلام و مسیحیت » و در قالب مقایسه موضع هر یک در قبال علم و عقل و غیره بود. (به طور مثال، کتاب «اسلام و مسیحیت در کنار علم و تمدن »، نوشته محمد عبده). اما اصطلاح «شرق و غرب » که در گفتمان سیاسی قرن گذشته و حال اروپا رایج گردیده، در مرجعیت عربی - اسلامی، تا حدود بسیاری، نسبی و متعدد به شمار آمده است. در قرآن مجید (سوره بقره، آیه 177) آمده است: «لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب » که مقصود از مشرق در اینجا، به طور کلی یعنی شرق، قبله یهود و منظور از مغرب، بیت المقدس، قبله مسیحیان، می باشد. همچنین در آیه 17 سوره الرحمن آمده است: «رب المشرقین و المغربین » و نیز «فلا اقسم برب المشارق و المغارب » (المعارج آیه 40).

در زمان ابن سینا، مقصود از شرق و مشرق زمین، مردمان فارس و اهالی شرق آن بود; در حالی که مغرب و مغربی ها، اهالی بغداد و ماورای آن به سمت غرب بودند. سپس لفظ مغرب به سرزمینهای بعد از مصر اطلاق گردید که مغرب نزدیک برای طرابلس و تونس، مغرب میانه برای الجزایر و مغرب دور برای مغرب یا مراکش فعلی بکار رفت. پس از آن، عبارت «مغرب اسلامی » برای اشاره به کشورهای شمال آفریقا و آندلس ظاهر شد.

خلاصه اینکه، هیچ گاه در مراجع عربی - اسلامی، از واژه «غرب » برای اشاره به نقطه دیگری خارج از بلاد اسلام و یا دین و تمدنی دیگر غیر از اسلام استفاده نشده است; بلکه این کلمه بیانگر مفاهیمی گردید که از طریق ترجمه زبان فرنگی وارد شده بود. بدین صورت، اصطلاح «غرب » یا West یا Occident برای کشورهای غربی و مشرق یا East یا Orient برای کشورهای شرقی بود که هر دو، در واقع ترجمه واژه های فرنگی است. برای تمییز مناطق مختلف شرق، عبارت خاور نزدیک، خاور میانه و خاور دور، در مقایسه با میزان دوری یا نزدیکی به اروپا، مصطلح گردید.

اسلام بر اساس مراجع عربی - اسلامی، به دینی اطلاق می گردد که توسط پیامبر اسلام (ص) آورده شده است. این چیزی است که در لغت نامه های عربی آمده است. برای مثال، «لسان العرب » می نویسد: «اسلام » اظهار خضوع و شریعت و پایبندی به دستورات پیامبر(ص) است. بطور کلی، بجز مضمون فوق، مضمون دیگری در مراجع عربی - اسلامی برای معنی اسلام وجود ندارد و این مضمونی است که در قرآن، شامل ادیان آسمانی دیگر می شود که به دین حضرت ابراهیم می رسد. «ان الذین عندالله الاسلام » (سوره آل عمران آیه 19) و «من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن نقبل منه » (سوره آل عمران، آیه 85)، مقصود از اسلام در اینجا، دین ابراهیم و دین توحید در برابر شرک و بت پرستی است.

اما عبارت «دارالاسلام » و در مقابل آن «دار الحرب »، دو اصطلاح فقهی است که مرتبط به اصطلاح قانون بین المللی، در دورانهای نخستین اسلامی و فتوحات می شود. «دارالحرب » نیز عبارتی است که به بلاد مشرکین و کشورهایی اطلاق می شود که امکان آشتی بین آنها و مسلمانان وجود ندارد، چه این مشرکان، در جزیرة العرب باشند و چه در مشرق و مغرب و یا شمال و جنوب. عبارت دارالاسلام، بر تمامی سرزمینهای اسلامی در هر نقطه جهان اطلاق می گردد; چرا که سرزمین صلح و آشتی به شمار می رود و جنگیدن در آن، جز در موارد خاص، یعنی مقابله با محاربین یا راهزنان جایز نیست.

در توصیف مزبور، هیچ گونه دلالت عقیدتی یا سیاسی مشخصی مبنی بر اینکه عبارت «دارالحرب » مشخصا برای اروپا یا سیحیت به کار رفته است، وجود ندارد; اگرچه بسیاری از مستشرقین به اشتباه، همین برداشت را از عبارت «دارالحرب » داشته، به این بهانه، بر توهم «کشمکش ابدی » میان «اسلام » و «غرب » تاکید می ورزند. «دارالحرب » اصطلاحی است که زمانی به طرفهای در حال جنگ با حکومت اسلامی اطلاق می گردید; چه این طرفها، در غرب باشند یا در شرق، مسیحی باشند یا غیر مسیحی، همچنین چه حکومت اسلامی در شرق باشد یا در غرب ... ولی این مساله در مراجع اروپایی تفاوت دارد. در لغت نامه های معاصر اروپا میان «غرب »، (occident) و غرب با o بزرگ، (Occident) تفاوت وجود دارد و به عنوان اصطلاحی ژئوپولتیکی بر موارد زیر اطلاق می شود: 1- بخشی از جهان قدیم که در غرب امپراتوری روم قرار داشت 2- اروپای غربی و آمریکا و به طور کلی کشورهای عضو پیمان آتلانتیک 3- مشخصا کشورهای اروپای غربی و آمریکا. با قرار دادن واژه «غرب » در کنار واژه مقابل آن در زبان سیاسی اروپا، معنی اصطلاحی آن مشخص می گردد. واژه Occident برای نخستین بار از اوایل قرن شانزدهم در مقابل واژه Levant یا شرق به کار رفت و منظور، کشورهایی بودند که در شرق فرانسه و بویژه منطقه دریای مدیترانه، قرار داشتند. این واژه سپس در مقابل واژه Orient (سمت طلوع خورشید)، یعنی آسیا و احیانا دریای مدیترانه و اروپای مرکزی به کار گرفته شد.

برحسب دوری یا نزدیکی به اروپا، خاور دور، خاورمیانه و خاورنزدیک مصطلح گردید. اما کلمه East ,Est ،یعنی مشرق، در جریان جنگ سرد و بر کشورهای سوسیالیستی و در مقابل آن West یا Ouest یا غرب، منظور اردوگاه سرمایه داری اطلاق شد.

البته مشخص است که تقابل میان شرق اروپا، (Europe/levant) و از سوی دیگر شرق و غرب، (orient/occident) ،در واقع مبین توصیف وضعیت حاکم در مرحله گسترش استعمار، بویژه در قرن گذشته و اوایل قرن حاضر می باشد. در حالی که تقابل شرق و غرب، (Esr/ouest) نمایانگر کشمکش میان سرمایه داری و کمونیسم، بویژه پس از جنگ دوم جهانی است.

بدین ترتیب، کلمه «غرب » در مراجع اروپایی، معانی مختلفی را در بر می گیرد. این واژه اشاره به «من » دارد که در برابر طرف های مختلف خاور (نزدیک، میانه و دور) یا اردوگاه کمونیستی در گذشته، هویت خاصی به خود می گیرد. در صورتی که معنای این واژه در مراجع عربی، تنها اشاره به سمت غروب آفتاب دارد. بکارگیری این واژه مضمون های دیگری در دهه های اخیر، به نقل از همان مراجع اروپایی صورت گرفته است.

«اسلام » که در مراجع عربی - اسلامی، تنها به دین اسلام گفته می شود، در مراجع اروپایی، به مفاهیم متعدد اطلاق می گردد. در دائرة المعارف لاروس سال 1962 فرانسه، واژه «اسلام » یا Islam ،به دین مسلمانان و مجموعه کشورهایی که مسلمان هستند، اطلاق می شود. ولی در لغت نامه کوچک لاروس سال 1994، به معنی واژه اسلام، دین مسلمانان، جهان اسلام و تمدن آن ذکر شده است.

بدین صورت، «اسلام »، در لغت نامه های غربی به سه معنا آمده است: 1- دین اسلام 2- کشورها و ملتهای اسلامی 3- تمدن اسلامی.

این سه معنا چگونه بوجود آمده است؟

بدیهی است که این سه مفهوم، از مراجع عربی - اسلامی گرفته نشده است; چرا که در این مراجع، تنها به یک معنی، یعنی دین اسلام اشاره دارد. بنابراین سه مفهومی را که مراجع غربی به واژه «اسلام » می دهند، در واقع به منظور قرار دادن هر یک از آنها، در برابر یکی از معانی غرب می باشد:

بدین صورت «غرب » مسیحی و «اسلام » دین (اسلامی). غرب متشکل از کشورها و مناطق، «اسلام » نیز به همین نحو. غرب کنایه از تمدن و اسلام نیز همین طور.

اسلام نیز در اینجا همچون آئینه ای است که غرب، خود را در آن می بیند.

غرب مفهوم خود را بر اسلام تحمیل نموده، بدین معنا که آن را به چند چیز تقسیم کرده و به هر یک، چهره خاصی داده است. یک اسلام را به عنوان دین و اسلام دیگری را به معنای کشورها و ملتها و یا تمدن قلمداد می کند. بدین صورت، اسلام در مفهوم مراجع غرب و نه در مفهوم اصلی خودش معرفی می شود. به عبارت دیگر، تقابلی را که غرب تصور می کند، در واقع به مثانه تقابل رابطه بین «من » و «دیگری » است; تقابلی که از دیگری سخن می گوید و بدین وسیله، به بخش دوم گفتار خود می رسیم.

در ابتدا گفتیم که عبارت «اسلام و غرب »، در صحنه فرهنگی - عربی، عبارتی بی اصالت بوده و از زبان اروپایی نقل شده است و به این نتیجه رسیدیم که از این عبارت، در راستای مفهوم «من و دیگری » استفاده می شود; یعنی مفهوم ضدیت با دیگری. چه بسا باید گفت که همین عبارت، بر خودش نیز مصداق پیدا می کند و به نظر می رسد که واژه ای نامانوس و بلکه غیر موجود در گفتمان قدیم و جدید زبان عربی می باشد.

عبارت اسلام و غرب در بیان عربی، مفهومی همانند «مسلمانان و مسیحیان » یا «مسلمانان و یهودیان » یا «مسیحیان و یهودیان » یا «ایمان و کفر» یا «قوی و ضعیف » و یا «مرد و زن » دارد.

بدین ترتیب یک عرب مسلمان، رابطه میان «اسلام و غرب » را بر اساس رابطه تشابه یا اختلاف میان دو شی ء از اشیای جهان می نگرد و نه به عنوان رابطه بین «من » اسلام و «دیگری » غرب. علاوه بر این، نگرشی را تحمیل می کند که گویی یک مسلمان در قالب عبارت مذکور، با موضوعی خارجی روبرو می باشد; یعنی به عنوان بخشی از ذات خود با آن برخورد نمی کند; چرا که «اسلام » در خصوص او، امری ذاتی یا بخشی از ذات محسوب نشده، بلکه بمثابه صفت دیگری در کنار دیگری صفات ذات بشمار می رود. اگر بخواهیم نحوه نگرش اندیشه معاصر اروپا را نسبت به رابطه «اسلام و غرب » بدانیم، بایستی به پاسخ اصولی و بی طرفانه برتراند بادی، پژوهشگر اجتماعی معاصر فرانسه، توجه کنیم. وی طی مقاله ای با عنوان «غرب و جهان اسلام »، می نویسد: ما همواره از دیگری سخن می گوییم. بویژه اگر آن دیگری را دوست نداشته یا از او هراس داشته باشیم و اینکه موجودی وسوسه انگیز و سحرآمیز باشد. نویسنده مزبور به اسلام از زاویه نگاه اروپایی می اندیشد. وی همچنین عنوان می دارد: این نوع نگرش اجتماعی به دیگری، امری قابل تامل بوده، نمی تواند از نقطه نظر پژوهشگر اجتماعی یا مورخ و یا یک سیاستمدار بدور بماند. این نویسنده، با پرده برداشتن از یک موضع، به انسان کمک می کند تا درک بهتری نسبت به طرز فکر شیوه عمل شخصی گوینده داشته باشد. مساله دیگری را از این زاویه می توان به عنوان «دیگری وهمی » قلمداد کرد. این نوع معرفی از «دیگری » که آن را منشاء رفتارها قرار می دهد، یقینا در رفتار سایرین دخالت می کند. او سعی می نماید تا شرایطی ساختگی از تشنجات و برخوردها بوجود آورد. همچنین زمینه هایی را فراهم می آورد تا ضمن تاکید بر ذات، اقدامات و تحمیل اراده خود را توجیه نموده، یا خود را به ظاهر، یک قربانی نشان دهد; همان گونه که احیانا روی می دهد.

با در نظر گرفتن مطالب عنوان شده، به این نتیجه می رسیم که «غرب » هنگامی که از زاویه عبارت «غرب و اسلام » به خودش می اندیشد، در واقع غرب را به عنوان «من » و اسلام را به مثابه «دیگری » دشمن و یا موضوعی برای سلطه جویی و یا ایجاد نگرانی می بیند. این گونه نگرش به «دیگری »، همان طور که توضیح دادیم، از عمق اندیشه نوین و معاصر اروپا برخاسته است. آیا اسلام، یعنی مسلمانان، همین اقدام را خواهند داشت؟

عدم وجود مقوله «دیگری » در ذهنیت عربی، به عنوان یکی از ارکان اصلی عقل (مانند عقیده اروپا)، موجب می شود تا در پاسخ دادن دچار تردید شویم. این مساله نیازمند بحث و بررسی بیشتر است.

پی نوشت:

1) کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی